


نظریه «وابستگی» در تاریخ روابط خارجی ایران (مطالعه موردی از کودتای ۱۲۹۹ تا سقوط رضاشاه)

محمد ملک‌زاده / استادیار گروه سیاست پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

malekzadeh1350@gmail.com

 orcid.org/0000-0001-5629-793X

دریافت: ۱۴۰۱/۱۱/۲۸ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۰۳

چکیده

تاریخ عصر پهلوی دوره گذار ایران از عصر نیمه‌استعماری به دوران نواستعماری و وابستگی به قدرت‌های امپریالیستی است. پژوهش حاضر با بررسی روابط خارجی ایران در دوره پهلوی اول، آن را بر مبنای نظریه «وابستگی» مطالعه و بررسی کرده است. رضاشاه در حلقه رقابت دو قدرت برتر آن دوره (یعنی روس و انگلیس) عملاً به کارگزاری وابسته و فاقد اراده تبدیل شد. وی در چارچوب این رقابت مجری سیاست‌های استعمارگرانی بود که منافع خود را در وابستگی حکومت ایران به آنان جست‌وجو می‌کردند. پژوهش حاضر بر اساس روش «وابستگی» به دنبال بررسی مسئله اصلی پژوهش، یعنی کارکرد روابط خارجی ایران در دوران پهلوی اول بوده است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، عشق و شیفتگی رضاشاه به فرهنگ و تمدن غربی، وی را به تقلید کورکورانه از آن و تلاش برای اجرای آن فرهنگ نامتجانس در جامعه اسلامی ایران سوق داد. در همین حال، ترس و نگرانی وی نسبت به توطئه غریبان علیه حکومت خود، او را به اطاعت بیشتر از بیگانگان واداشت که همین ایران را در مدار پیچیده وابستگی در ابعاد گوناگون گرفتار ساخت.

کلیدواژه‌ها: استعمار، ایران، رضاشاه، روابط خارجی، وابستگی.

فقدان یک حکومت مستقل و آزاد در ایران، ویژگی مشترک حاکمانی است که از عصر شاهان قاجار تا پایان دوران پهلوی بر این سرزمین حکومت رانده‌اند. غالب این حاکمان، به‌ویژه در دوران پهلوی رجالی وابسته و فاقد اراده بودند که به چیزی جز حفظ منصب و تاج و تخت خود در ازای تأمین منافع بیگانگان نمی‌اندیشیدند و در این راه ایران را مستعمره قدرت‌های خارجی و محل تاخت‌وتاز آنان قرار می‌دادند. بسیاری از ایشان مانند فروغی - سیاستمدار طرفدار انگلستان که افتخار نخست‌وزیری در دو مقطع تاج‌گذاری رضاشاه و محمدرضا پهلوی را دارد - «ایران را همچون لباده‌ای می‌دانستند که تا دست بریتانیای کبیر در آستین آن نباشد، از هر حرکتی عاجز است!»^۱

این دیدگاه که جایگاه ایران را در حد یک عروسک خیمه‌شب‌بازی فرومی‌کاست، علاوه بر رجال دربار، ذهنیت بسیاری از روشنفکران عصر قاجار و پهلوی نیز بود که ایران را کشوری ناتوان، وابسته و نیازمند سرپرستی قدرت‌های بیگانه می‌دانستند. با این دیدگاه روابط خارجی ایران در یک چرخه وابستگی شکل گرفت؛ چرخه‌ای که با ورود به دوران پهلوی زنجیره‌های آن تکمیل و تقویت گردید.

هدف این پژوهش بررسی میزان وابستگی دولت پهلوی به بیگانگان در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی است. واکاوی این موضوع برای فهم دقیق عملکرد دولت پهلوی و میزان خسارات قدرت‌های استعماری به ایران و پاسخ به شبهات مرتبط با این دوره حایز اهمیت است.

پژوهش حاضر بر اساس روش «وابستگی» به دنبال مطالعه و بررسی کارکرد روابط خارجی ایران در دوران پهلوی اول است. نظریه «وابستگی» از جمله نظریه‌هایی است که در مواجهه و نقد نظریات نوسازی و تجدد شکل گرفت و در اواخر دهه ۱۹۵۰م تحت تأثیر اندیشه‌های راثول پربیش اقتصاددان آرژانتینی توسعه یافت.^۲

بر مبنای نظریه «نوسازی» راه پیشرفت از طریق الگو قراردادن کشورهای توسعه‌یافته قابل دستیابی است، در حالی که بر مبنای نظریه «وابستگی» این روند موجب شکل‌گیری اقتصاد و سیاست وابسته به کشورهای توسعه‌یافته گشته، الگوی ساختار اقتصادی «مرکز - پیرامون» را به وجود می‌آورد. بر اساس الگوی مزبور، کشورهای صنعتی در مرکز نظام اقتصادی جهان قرار می‌گیرند و کشورهای در حال توسعه در پیرامون یا حاشیه آن واقع می‌شوند. مطالعات پربیش و همکارانش نشان می‌دهد که وابستگی کشورهای فقیر به کشورهای توسعه‌یافته اغلب منجر به مشکلات جدی در کشورهای در حال توسعه می‌گردد.

۱. اسماعیل راثین، فراموش‌خانه و فراماسوئری در ایران، ج ۱، ص ۴۵۳.

2. Nora Anton, Dependency and Development in Latin America, p3.

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ نظریه «وابستگی» به سبب گسترش فقر در بیشتر نقاط جهان مشهور گردید و تحت فعالیت‌های علمی *آندره گوندرفرانک* و شماری از اقتصاددانان نئومارکسی به «مکتب وابستگی» ارتقا یافت. *مارکس* با تشریح پیامدهای مخرب حضور استعمار در کشورهای تحت سلطه، گرایش این کشورها به سرمایه‌داری وابسته را موجب فقیرتر شدن و عقب‌ماندگی آنان می‌داند.^۱

از دیدگاه وی، کشورهای وابسته با تأمین مواد خام ارزان‌قیمت برای کشورهای صنعتی، در جاده‌ای یک‌طرفه منافع شرکت‌ها و اتحادیه‌های سرمایه‌داری را تأمین می‌کنند و نقش مؤثری در رونق سرمایه‌داری برعهده دارند.^۲ از این‌رو نظریه‌های مارکسیستی بر ویرانگر بودن نظام سرمایه‌داری و لزوم گسستن و خروج از حلقه وابستگی و پیوستگی به نظام جهانی تأکید دارند، تا حدی که *کاردوزو* مانند *فالتو* به قطع ارتباط با نظام سرمایه‌داری جهانی به‌مثابه تنها راه رسیدن به توسعه معتقد گردید،^۳ گرچه *کاردوزو* بعدها پس از رسیدن به قدرت در برزیل از طریق برقراری ارتباط مثبت با جهان، خود راه دیگری در پیش گرفت.^۴ *فرانک* نیز بعدها با اندکی چرخش به سمت منافع کشورهای «متروپل» (پیشرفته)، امکان توسعه کشورهای وابسته را بعید ندانست.^۵

متفکرانی همچون *ایمانوئل والرستین* و *سمیر امین برخلاف فرانک*، مفهوم «وابستگی» را در قالب زنجیره به‌هم پیوسته وابستگی در نظر می‌گیرند. از دیدگاه آنان، در این زنجیره ممکن است برخی از مناطق پیرامونی یا حاشیه‌ای وضع بهتری نسبت به گذشته خود پیدا کنند؛ اما همچنان سررشته اصلی قدرت اقتصادی و سیاسی در مرکز این ساختار هستند.^۶

والرستین می‌نویسد: در نظام در حال گسترش سرمایه‌داری، کشورهای نیمه‌پیرامونی و حاشیه‌ای تهی‌دستان دوره‌گرد و مددجویی هستند که در پی کسب کمک‌های کشورهای مرکز هستند. بدین‌روی به عامل و کارگزار کشورهای مرکز تبدیل می‌شوند و نقش زیرمجموعه امپریالیسم را ایفا می‌کنند.^۷ این در حالی است که برخی شواهد به‌وضوح نشان می‌دهد کشورهای پیرامونی و حاشیه‌ای به لحاظ برخورداری از امکانات فراوان طبیعی، دارای اهمیتی حیاتی در نظام جهانی هستند.^۸

1. Karl Marx & Fridrich Engels, Selected Correspondence, p.140-155.

۴. پل باران، اقتصاد سیاسی رشد، ص ۱۱۵.

3. Cardoso & Faletto, Dependency and Development in Latin América.

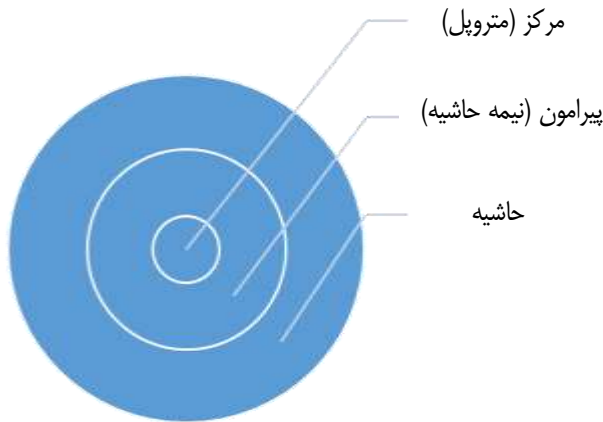
4. Goertzel, reinventing democracy in Brazil.

5. Frank & Reorient, Global Economy in the Asian Age, p. xxv.

6. Wallerstein, World-Systems Analysis.

7. Wallerstein, The Capitalist World-Economy, p. 89.

8. Sheppard & others, A World of Difference, p. 90.



شکل ۱: جایگاه کشورها در نظام بین الملل

۱. جایگاه کشورها در نظام بین الملل بر اساس نظریه والرستین

ایران در دوره رضاشاه در حلقه دو قدرت برتر آن دوره (یعنی روس و انگلیس) عملاً به کارگزار این دو کشور، به ویژه انگلستان تبدیل شد. همان گونه که فرانک عقب ماندگی کشورهای توسعه نیافته و وابسته را معلول سلطه نظام سرمایه داری و دخالت کشورهای متروپل می داند،^۱ ایران نیز در این دوره هیچگاه توسعه یافتگی را تجربه نکرد. مهم ترین توصیه نظریه «وابستگی» به کشورهای پیرامون و حاشیه نظام سرمایه داری، همچنان قطع وابستگی اقتصادی و سیاسی به کشورهای مرکز و توجه به الگوی «توسعه درون گرا» از طریق خودکفایی و پرهیز از مبادله ساختاری با نهادهای سرمایه داری در جهان است؛ پدیده ای که در ایران دوره رضاشاه هرگز تحقق نیافت.

۲. ایران در گذر تاریخ وابستگی

جنگ های ناپلئونی در دهه نخست سده نوزدهم میلادی زمینه افزایش نفوذ و سلطه کشورهای اروپایی (مانند انگلستان) بر ایران و ضعف و وابستگی این کشور در مقابل استعمارگران را فراهم ساخت.^۲ مدت کوتاهی پس از امضای پیمان های دوستی و اتحاد کشورهای فرانسه، انگلستان و کمپانی هند شرقی با دولت قاجار در سال ۱۸۰۱م/ ۱۱۷۹، روسیه به خاک ایران تجاوز و مناطق قفقاز را اشغال کرد (۱۸۱۳). ایران بر اساس پیمان نامه اتحاد از فرانسه و انگلستان کمک خواست؛ اما آنها هیچ کمکی به ایران نکردند. با این حال ایران در سال ۱۸۱۴/ ۱۱۹۳م با انگلستان پیمان اتحاد دفاعی دیگری امضا کرد؛ اما باز هنگامی که در سال های ۱۲۰۵/ ۱۸۲۶م تا ۱۲۰۷/ ۱۸۲۸م

۱. آندره گوندر فرانک، در: توسعه توسعه نیافتگی در آمریکای لاتین، ص ۲۴-۲۵.

2. R.M. Savory, British and French Diplomacy in Persia, p. 31-44.

بین ایران و روسیه جنگ درگرفت، انگلستان نه تنها کمکی به ایران نکرد، بلکه ایران را به تجاوزگری نیز محکوم کرد! از نگاه انگلستان، ایران برای آن کشور تنها به عنوان دولت حائل در برابر پیشروی روسیه به سوی هندوستان ارزش داشت و برای همین سعی در تثبیت نفوذ تجاری خود در ایران داشت.^۱

در یک دوره پنجاه ساله، از سال ۱۲۴۲ تا ۱۲۹۳ امتیازات متعدد انحصار بهره‌برداری مواد خام از طرف دولت ایران به روس و انگلیس داده شد.^۲ امتیازی که شاه ایران در ازای گرفتن رشوه چهل هزار پوندی به رویترز واگذار کرد، به حدی سخاوتمندانه بود که لرد کرزن نایب‌السلطنه انگلیسی هندوستان آن را بی سابقه توصیف کرد: امتیاز رویترز کامل‌ترین و خارق‌العاده‌ترین مورد تسلیم تمامی منابع صنعتی یک کشور به خارجیان است، در حدی که کسی خوابش را هم نمی‌دید، تا چه رسد به تحقق آن امید بسته باشد.^۳

گرچه دولت قاجار با مخالفت گسترده افکار عمومی به رهبری علما مجبور به لغو این امتیاز شد، اما در ازای غرامت ناشی از لغو آن، امتیازات دیگری به «رویترز» واگذار گردید. همسایه شمالی ایران (روسیه) نیز به طریقی دیگر در صدد اعمال سلطه سیاسی و اقتصادی بر ایران بود. در سال ۱۲۸۳/۱۹۰۴ م وزیر امور خارجه روسیه در تشریح سیاست خارجی آن کشور درباره ایران به وزیر مختارش در تهران گفت:

مهم‌ترین هدف بلندمدتی که ما در رابطه با ایران دنبال می‌کنیم به شرح زیر خلاصه می‌شود: ما باید تدریجاً تمام نقاط ایران را زیر سلطه خود درآوریم، بی‌آنکه علایم ظاهری استقلال آن را نقض کنیم یا به ساختار داخلی اش دست بزنیم. به تعبیر دیگر، ما وظیفه داریم ایران را از نظر سیاسی مطیع خود سازیم و از این موقعیت بهره‌برداری کنیم. ما ابزار کاملاً قدرتمند اقتصادی را در اختیار داریم. سهم بزرگی از بازار ایران در اختیار ماست. سرمایه‌ها و سوداگران روسی قادرند ایران را به طور انحصاری و آزادانه مورد بهره‌کشی قرار دهند. وقتی این رابطه نزدیک همراه با پیامدهای اقتصادی و سیاسی آن حاصل آید، شالوده‌ای قوی بنا می‌گردد که ما بر اساس آن فعالیت‌های پرثمری انجام خواهیم داد.^۴

در این سال‌ها - دست کم - دو کشور روسیه و انگلستان بر سر سلطه سیاسی و اقتصادی بر ایران با یکدیگر رقابت داشتند. به سبب همین رقابت‌ها، ایران برخلاف کشورها و مناطقی که در آن دوره زیر سلطه مستقیم استعمار رفته بودند، به یک کشور کاملاً مستعمره تبدیل نشد و البته از این نظر مزیتی هم برای ایران به شمار نمی‌رفت؛ زیرا به نوشته *باتوسانی*، ایران همه معایب یک مستعمره را دارا بود؛ اما از معدود مزایای مستعمرات - مانند صناعی که استعمارگران برای تأمین نیازهای اقتصادی و نظامی‌شان در مناطق تحت اشغال احداث می‌کردند - محروم ماند.^۵

1. David Gillard, *The Struggle for Asia, 1828-1914*.

۲. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۱۷۲.

۳. همان، ص ۱۷۳-۱۷۲.

۴. همان، ص ۱۷۶-۱۷۷.

۵. همان، ص ۱۸۳.

بدین‌سان ایران در دوران قاجار به علت شرایط خاص این کشور در مجموعه نظام بین‌الملل به‌مثابه کشوری نیمه‌مستعمره و نیمه‌وابسته باقی ماند. بر اساس مستندات این تحقیق، با قدرت یافتن خاندان پهلوی، ایران به‌وضوح به کشوری کاملاً وابسته تبدیل شد. شواهد این وابستگی را می‌توان در ابعاد سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نظامی بررسی کرد:

۱-۲. وابستگی سیاسی

دوران رضاشاه را می‌توان بزرگ‌ترین نماد وابستگی سیاسی در تاریخ حیات سیاسی ایران به شمار آورد. رضاشاه تنها حاکم سیاسی در تاریخ پادشاهی ایران است که عزل و نصب او توسط قدرتهای خارجی انجام می‌شد. در دوران حاکمان قاجار نیز قدرتهای خارجی در هیأت حاکم ایران نفوذ داشتند،^۱ اما رضاخان تنها زمامدار ایرانی بود که مستقیماً توسط یک دولت خارجی (انگلستان) به قدرت رسید و در شهریور ۱۳۲۰ نیز توسط انگلیسی‌ها و هم‌پیمانان این کشور از قدرت برکنار شد. این در حالی است که وی در دوران حکومت نیز کاملاً در مسیر اهداف و منافع قدرتهای استعماری، به‌ویژه انگلستان بود. از این‌رو حکومت رضاشاه نمادی از یک حکومت کاملاً وابسته و بی‌اراده در مقابل خواست دولت‌های استعماری به شمار می‌آید. این ادعا را می‌توان با مروری بر برخی اسناد و شواهد این دوره از ابتدای به قدرت رسیدن رضاخان تا برکناری رضاشاه ارزیابی کرد:

۱-۱-۲. نقش انگلستان در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و برآمدن رضاخان

شواهد به‌وضوح نشان می‌دهد لرد کرزن (معاون وقت وزارت امور خارجه بریتانیا) همواره در رؤیای ایجاد یک‌رشته دولت‌های دست‌نشانده از کناره‌های دریای مدیترانه تا فلات پامیر برای محافظت از مرزهای هندوستان بود.^۲ در خصوص ایران، با توجه به نقش حیاتی این کشور، او ابتدا کوشید در قالب قرارداد ۱۹۱۹، ایران به کشوری وابسته و تحت‌الحمایه بریتانیا تبدیل شود.^۳ قرارداد استعماری ۱۹۱۹ با مخالفت‌های گسترده در داخل مواجه شد و به‌رغم فشارهای گسترده بریتانیا و رشوه‌های کلان سفارت آن کشور به رجال سیاسی ایران^۴ به تصویب مجلس نرسید.

انگلستان پس از ناامیدی از تصویب این قرارداد در پی حاکمیت دولتی مستبد و دست‌نشانده در ایران برآمد تا هم شورش‌های اجتماعی در داخل ایران را سرکوب کند و هم پس از خروج نیروهای انگلیسی از ایران، نفوذ خود را حفظ و کمربند امنیتی در برابر مداخلات روس‌ها در متصرفات خود را تقویت کند. مجری کودتا یک افسر نظامی گمنام به نام رضاخان انتخاب شد. منابع متعدد به‌وضوح بر نقش مقام‌های نظامی و کارکنان سفارتخانه بریتانیا در

۱. جواد شیخ‌الاسلامی، سیمای احمدشاه، ص ۲۹-۳۰.

2. H. Nicholson, the Last Phase, p. 121-127.

۳. علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ص ۵۰.

۴. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱، ص ۱۱۱-۱۱۳؛ علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۵۱.

این انتخاب دلالت دارند.^۱ قبل از هر چیز، ژنرال انگلیسی/دموند/ایرونساید در کتاب خاطراتش به ارتباط خود با کودتا اذعان می‌کند.^۲

کلادول (وزیرمختار وقت امریکا در ایران) نیز در گزارش‌های خود به وزارت امور خارجه ایالات متحده به شرح کامل نقش انگلستان در کودتا پرداخته است.^۳ بعدها رضاخان نیز در سال ۱۳۰۳ به انتخاب خود توسط انگلستان اعتراف کرد.^۴

قریب یک‌ماه قبل از کودتا در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ م/ ۲۴ دی‌ماه ۱۲۹۹/ایرونساید از ضرورت روی کار آمدن یک پادشاه خودرأی (دیکتاتور) در ایران سخن گفت.^۵ ایرونساید در خاطراتش می‌نویسد:

یک دیکتاتوری نظامی می‌تواند مشکلات ایران را حل کند و ما امکان پیدا می‌کنیم بی‌هیچ دردسری قوایمان را از ایران بیرون ببریم.^۶

در مذاکراتی که بین ایرونساید با رضاخان میرپنج و سید ضیاءالدین طباطبائی (روزنامه‌نگار طرفدار انگلیس) به عمل آمد، توافق شد انگلیسی‌ها قزاق را مسلح و آماده حمله به تهران کنند.^۷ روز کودتا سفارت انگلستان با فرمانده سوئدی ژاندارمری تهران هماهنگ کرد که در برابر ورود قزاقان به تهران مقاومت نداشته باشد. همزمان نورمن (وزیر مختار بریتانیا) در پاسخ به درخواست کمک/حمدشاه، از او خواست به تقاضای کودتاگران تن دهد.^۸

نورمن پس از مخابره گزارش مربوط به موفقیت کودتا به لندن،^۹ از دولت متبوع خود خواست به طور جدی از رژیم کودتا حمایت کند؛ زیرا به گفته وی «برای منافع بریتانیا مناسب‌ترین دولتی است که می‌توانست پدید آید».^{۱۰} نورمن در تلگرام محرمانه شماره ۱۲۵ (۲۶۰۵/۲/۳۴) ای^{۱۱} مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ که به لندن ارسال کرد، به شرح دیدار محرمانه خود با سیدضیاء و بررسی نحوه اجرای طرح‌های دوجانبه درخصوص تثبیت نفوذ بریتانیا در ایران پرداخت. در بخشی از این تلگرام آمده است:

سید سیاست خود را به طور محرمانه برایم چنین شرح داده است: او می‌گوید: قرارداد ایران و انگلیس (۱۹۱۹) باید به طور ظاهر تقبیح شود؛ زیرا بدون ابراز مخالفت با قرارداد، دولت جدید نخواهد توانست برنامه‌های خود را اجرا کند. در اعلامیه‌ای که در این باره صادر خواهد شد، دولت تذکر خواهد داد که ضدیت با قرارداد نشانه خصومت دولت ایران با انگلستان نیست، بلکه برعکس دولت جدید خواهد کوشید دوستی و حسن نیت انگلستان

۱. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۰۱.

2. Avery & others, the Cambridge History of Iran, p. 219.

3. M. Majd, Great Britain and Reza Shah, p. 61-62.

4. Farhad Diba, Mohammad Mossadegh, p. 41.

5. Denis Wright, The English Amongst the Persians, p. 184.

۶. سیروس غنی، برآمدن رضاخان و افتادن قاجار، ص ۲۰۴.

۷. دنیس رایت، انگلیسی‌ها در میان ایرانیان، ص ۲۰۸-۲۱۴.

۸. علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۶۹-۷۹.

۹. محمود پورشالچی، قزاق: عصر رضاشاه پهلوی، ص ۳۱.

10. Michael Zirinsky, Blood, Power and Hypocrisy, p. 280.

را به خود جلب کند؛ زیرا این حسن نیت برای بقا و رفاه ملت ایران ضرورت دارد. درباره استفاده افسران و مستشاران انگلیسی در مؤسسات نظامی و مالی کشور اقدام فوری به عمل خواهد آمد. استخدام این افراد به طور خصوصی و شخصی صورت خواهد گرفت تا مردم تصور نکنند بین دو دولت قراردادی در این مورد امضا شده است. عده‌ای مستشار فرانسوی و آلمانی و بعداً شاید چند نفر از اتباع روسیه نیز در وزارتخانه‌های غیر مهم به کار گماشته خواهند شد تا حتی‌المقدور نظر سایر دولت‌های خارجی نیز به ایران جلب شود و در عین حال اداره دو مؤسسه مهم و حساس به افراد انگلیسی محول خواهد شد.^۱

پس از توافقات محرمانه دولت کودتا با سفارت انگلیس، سیدضیاء با انتشار اعلامیه‌ای که متن آن از قبل با وزیرمختار انگلیس هماهنگ شده بود،^۲ به برپایی جشن اقدام کرد و از افسران انگلیسی نیز که در انجام کودتا خدماتی انجام داده بودند، قدردانی شد؛^۳ از جمله به دستور رضاخان، ده قطعه نشان «شیر و خورشید» به صاحب‌منصبان انگلیسی و نیروهای نظامی شاغل در «دیویزیون (لشکر) قزاق ایران و نشان درجه اول «شیر و خورشید» با حمایل سبز به ژنرال آبرونساید اعطا شد.^۴

۲-۱-۲. نقش انگلستان در پادشاهی رضاخان

پس از اعلام موجودیت دولت وابسته کودتا، به نخست‌وزیری سیدضیاء و وزارت جنگی رضاخان، انگلستان مبلغی به‌عنوان هزینه‌های ارتش در اختیار دولت قرار داد. ابتدا انگلستان به ارزیابی میزان توانمندی رضاخان پرداخت و در کنار آن از نخست‌وزیری سیدضیاء نیز حمایت کرد و چون از نتیجه کار مطمئن نبود همان ابتدا از رضاخان تعهد گرفته شد که /حمله‌شاه را از سلطنت خلع نکند.

از سوی دیگر از شیخ خزعل (حاکم خودمختار خوزستان) -که منطقه‌ای نفتی بود که برای بریتانیا اهمیت راهبردی داشت- تا زمان اطمینان از انقیاد کامل رضاخان، حمایت کرد. رضاخان در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۲ طی گفت‌وگویی که با سفیر بریتانیا انجام داد، به تبادل نظر با وی درخصوص وضعیت خوزستان پرداخت. سفیر بریتانیا گفت که رضاخان به وی تعهد داده است که نه‌تنها هیچ قصدی برای به خطر انداختن منافع بریتانیا ندارد، بلکه با قاطعیت از آن دفاع نیز خواهد کرد. وی همچنین تأکید کرده است تا زمانی که سفارت و شرکت نفت ایران و انگلیس رضایت خود را از اقداماتی که برای حفاظت از منافع در نظر گرفته شده است اعلام نکنند، ما به عربستان (خوزستان) نخواهیم رفت.^۵

رضاخان بار دیگر در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۰۲ در نامه‌ای به سفیر بریتانیا تعهد داد که اعزام قوا به منطقه جنوب به

۱. اسناد وزارت خارجه بریتانیا، فوریه ۱۹۲۱م. به نقل از: خسرو معتضد، تنش بزرگ، ص ۱۶۱-۱۸۲.

۲. همان.

۳. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۱، ص ۳۰۳-۳۰۵.

۴. فرهاد رستمی، پهلوی‌ها: خاندان پهلوی به روایت اسناد، ج ۱، ص ۱۹.

۵. تلگرام لورن به کرزن، ۲۱ می ۱۹۲۳م، در: علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۱۱۳.

هیچ وجه امنیت شرکت نفت را به خطر نخواهد انداخت.^۱ در نهایت، شیخ خزعل نیز به فرمان انگلستان مجبور به اطاعت از رضاخان شد.^۲

به اعتقاد کرونین در این زمان انگلیسی‌ها مطمئن شدند رضاخان مردی قدرتمند و در عین حال مطیع است که می‌تواند منافع آنان را در ایران حفظ کند. از این رو با پرداخت کمک در قبال وثیقه درآمد گمرکات، راه رسیدن وی به نخست‌وزیری و سپس پادشاهی را فراهم ساختند.^۳ در نامه سرپرسی لورن به وزارت امور خارجه بریتانیا آمده است: بعد از ضیافت شام به افتخار رضاخان در سفارت، ساعتی در اتاق دفترم با او صحبت کردم. رضاخان به من گفت که او با دست ایرانیان کاری را انجام خواهد داد که بریتانیا می‌خواست با دست انگلیسی‌ها انجام دهد....

لورن سپس توصیه می‌کند:

از این پس ما باید از هر گونه تظاهر به اینکه رضاخان دست‌نشانده ماست، خودداری کنیم. تبدیل او به یک آلت دست انگلستان برایش مهلک است.^۴

پس از نخست‌وزیری رضاخان، سرپرسی لورن (سفیر بریتانیا) / حمدشاه را متقاعد به خروج از کشور و واگذاری امور به رضاخان نمود. تا آنجا که هارولد نیکلسون (رایزن سفارت انگلیس) در خاطراتش می‌نویسد: «رضاخان صعود خویش را به قدرت، تا حدود زیادی مدیون سرپرسی لورن بود».^۵

در تلگراف لورن به سرآستین چمبرلین در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۵ م / ۲۹ مهر ۱۳۰۴ آمده است: رضاخان از طریق وزیر امور خارجه‌اش به وزیر مختار بریتانیا اطلاع داد که تصمیم گرفته است سلسله قاجار را خلع کند؛ ولی از عدم موافقت دولت بریتانیا نگران است. وزیر مختار انگلیس نیز به او از موضع دوستانه و وفادارانه بریتانیا نسبت به رضاخان اطمینان داد.^۶

بار دیگر رضاخان در ۶ آبان ۱۳۰۴ شخصاً با سرپرسی لورن ملاقات کرد و به وی قول داد: پس از خلع قاجار، به مسائل مد نظر بریتانیا به صورت جدی توجه خواهد کرد.^۷

در نهایت، مجلس پنجم که اکثریت نمایندگان آن توسط رضاخان مرعوب یا تطمیع شده بودند، در آبان ۱۳۰۴ با وجود مخالفت‌های داخلی، به خلع / حمدشاه از سلطنت و تغییر حکومت رأی داد.^۸ پس از اقدام مجلس در خلع سلسله قاجار، انگلستان اولین دولتی بود که حکومت رضاخان را به رسمیت شناخت، «مشروط بر آنکه کلیه تعهدات

۱. رک: نامه سردار سپه به لورن، ۷ اکتبر ۱۹۲۳ م، در: علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۱۱۳.

۲. علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۱۱۶.

۳. استفانی کرونین، ارتش و حکومت پهلوی، ص ۲۶-۳۰.

۴. تلگراف لورن به مارکینگ، ۱۷ فوریه ۱۹۲۳ م؛ در: حسین آبادیان، ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند، ص ۷۱۶.

5. H. Nicolson, Friday Mornings, p. 7.

۶. علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۱۲۵.

۷. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۲۲.

۸. یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، ص ۳۷۹-۳۸۰.

و پیمان‌های موجود بین دو کشور را محترم شمارد.^۱ رضاشاه نیز در طول دوران پادشاهی در جایگاه یک حکومت وابسته، به کلیه تعهدات خود در برابر انگلستان عمل کرد.

۳-۱-۲. عدم مقاومت رضاشاه در برابر سلطه انگلستان بر بحرین

تا پیش از کودتای ۱۲۹۹، ایران ۱۱ بار درصدد اعاده حکمرانی و مالکیت خود بر بحرین برآمده بود، اما هربار با مخالفت بریتانیا تلاشش به جایی نرسیده بود.^۲ پس از کودتای ۱۲۹۹ مردم بحرین که استعمار انگلستان به ستوه آمده بودند، درخواست کردند نماینده‌ای از بحرین در مجلس شورای ملی ایران حضور یابد تا از حق مردم بحرین دفاع کند و برقراری نظم و امنیت آنجا را نیز دولت ایران برعهده بگیرد؛ اما رضاشاه برای پرهیز از مخالفت با انگلستان، به این خواسته‌ها توجهی نکرد.

در سال ۱۳۰۶ انگلستان عهدنامه‌ای با حجاز منعقد ساخت که در آن حق ایران نسبت به بحرین عملاً نادیده گرفته می‌شد. *مخبرالسلطنه هدایت* که آن زمان رئیس‌الوزرای ایران بود، به دولت انگلستان اعتراض کرد و یک رونوشت آن را به جامعه ملل نیز ارسال نمود. جامعه ملل اعتراض ایران را وارد دانست و از انگلستان خواست حق ایران را به رسمیت بشناسد؛ اما با مخالفت انگلستان، رضاشاه اجازه پیگیری این موضوع را نداد. دولت انگلستان با این ادعا که بحرین از سال ۱۸۲۰م یک شیخ‌نشین آزاد تحت قیمومیت بریتانیا بوده و ایران هیچ حقی نسبت به آن ندارد، بدون نگرانی از اقدامی جدی از سوی رضاشاه - که به گفته مکی تعهداتی در برابر انگلستان داشت - امتیاز استخراج نفت بحرین را نیز به دست آورد.^۳

انگلستان به حدی خیالش از جانب ایران آسوده بود که حتی زمانی که تیمورتاش از جانب رضاشاه در سال ۱۳۰۶ پیشنهاد سخاوتمندانه فروش حق مالکیت بحرین به انگلستان در ازای چند فروند ناوچه توپدار را مطرح کرد، وزارت امور خارجه انگلستان این پیشنهاد را اصلاً قابل بررسی ندانست و تأکید کرد: «ایران باید بدون قیدوشرط از ادعای خود بر بحرین دست بردارد»!^۴

۴-۱-۲. امضای پیمان «سعدآباد» و واگذاری بخش‌هایی از سرزمین ایران

در آستانه جنگ جهانی دوم در ۱۷ تیر ۱۳۱۶ به درخواست انگلستان، پیمانی بین چهار کشور ایران، افغانستان، ترکیه و عراق در کاخ «سعدآباد» تهران امضا شد که کاملاً به زیان ایران بود. به دنبال امضای این پیمان، انگلستان بدون قبول هر تعهدی توانست سدی در برابر کمونیسم ایجاد نماید^۵ و رضاشاه به صلاحدید انگلستان، بخش‌هایی از

۱. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۲۲.

۲. علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۲۴۶.

۳. رک: خسرو معتمد، تنش بزرگ، ص ۱۷۸-۱۸۳.

۴. علی‌اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس، ص ۲۵۴.

۵. منوچهر محمدی، مروری بر سیاست خارجی دوران پهلوی، ص ۷۱.

خاک ایران را به عراق و ترکیه واگذار کرد. او - با این استدلال که این تپه یا آن تپه جزو خاک ایران باشد یا نباشد اهمیتی ندارد - قسمتی از ارتفاعات آرارات را که دارای موقعیت سوق الجیشی مهمی بود، به ترکیه واگذار کرد.

در تعیین خط مرزی ایران و عراق، به دستور انگلستان برای تأمین منابع مالی ارتش عراق، از حق ایران گذشت و منابع نفتی غرب ایران و نصف شط العرب را که طبق مقررات بین‌المللی جزو خاک ایران بود، به عراق واگذار کرد. با واگذاری کامل اروندرود، ایران مجبور شد برای عبور نفت کش‌هایش مبالغ هنگفتی به‌عنوان حق عبور به عراق بپردازد.

افغانستان هم با امضای این پیمان، از تلاش احتمالی حرکت ملی‌گرایانه ایران برای بازگرداندن مناطق تاجیک‌نشین این کشور در امان ماند. در نهایت با وقوع جنگ جهانی دوم و اتحاد شوروی و انگلیس برای اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ نه‌تنها هیچ‌یک از متعهدان این پیمان به یاری ایران نشتافتند، بلکه حتی دولت عراق خاک خود را نیز پایگاه حمله انگلستان به ایران قرار داد!^۱

۵-۱-۲. برکناری رضاشاه توسط اشغالگران در جنگ جهانی دوم

در سال ۱۳۱۸ با آغاز جنگ جهانی دوم، ایران اعلام بی‌طرفی کرد.^۲ با حمله هیتلر به شوروی، دو کشور انگلیس و روسیه در تدارک اشغال ایران برای ایجاد خط امن تدارکاتی از طریق ایران و حفظ منابع نفتی خوزستان در جنوب و باکو در شمال - که در اختیار بریتانیا و روسیه قرار داشت - برآمدند. اما بهانه ظاهری روسیه و انگلیس برای اشغال ایران وجود تعدادی مهندس آلمانی در ایران بود. از این‌رو در مرداد ۱۳۲۰ متفقین طی یادداشتی از ایران خواستند آلمانی‌های مقیم ایران را اخراج نمایند. رضاشاه گرچه به دولت دستور داد به این خواسته متفقین عمل کند و عناصر غیرضرور آلمانی از ایران اخراج گردند، اما این امر موجب انصراف متفقین از اشغال ایران نگردید و آنان در سوم شهریور ۱۳۲۰ به ایران حمله کردند و با درهم شکستن مقاومت ضعیف ارتش و در هم پاشیدن آن، وارد خاک ایران شدند.^۳

به نوشته منابع مختلف رضاشاه گرچه شخصاً متمایل به آلمان بود و به پیروزی این کشور در جنگ نیز امید داشت؛ اما جرئت مخالفت با روس و انگلیس را هم نداشت و هیچ‌گاه مقاومت جدی در برابر خواسته‌های روس و انگلیس نکرده بود. از این‌رو باورش نمی‌شد این دو کشور با او چنین برخوردی داشته باشند. وقتی از رادیو آلمان شنید که ایران قاطعانه در برابر متفقین مقاومت می‌کند، به روزنامه‌ها دستور داد فوراً این گزارش را تکذیب کنند؛ اما به نحوی که موجب ناخشنودی آلمان‌ها هم نگردد.^۴

۱. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۶ ص ۴۰۰.

۲. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۷۸.

۳. ریچارد استوارت، در آخرین روزهای رضاشاه، ص ۶۶-۷۱.

۴. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۷۹-۳۸۰.

متفقین پس از اشغال ایران، پنج‌روز به رضاشاه مهلت دادند تا از سلطنت کناره‌گیری کند. سپس از لندن دستور رسید «فعالاً ولیعهد در چهارچوب قانون اساسی جانشین و وارث تاج‌وتخت ایران شود».^۱

انگلیسی‌ها رضاشاه و همراهانش را ابتدا به جزیره بد آب و هوای «موریس» در جنوب اقیانوس هند بردند و سپس در فروردین ۱۳۲۱ به ژوهانسبورگ منتقل ساختند و او در همان جا در ۴ مرداد ۱۳۲۳ درگذشت.^۲ رضاشاه در مسیر تبعید بر روی عرشه کشتی انگلیسی «برمه» سخنانی خطاب به ناخدا سرکلارمونت اسکراین که مأمور تبعید وی به جزیره موریس بود، بر زبان آورد که به‌وضوح از ترس، استیصال و عدم اراده وی در برابر دولت انگلستان حکایت داشت:

آخر چرا انگلیسی‌ها نگفتند که به کمک من احتیاج دارند؟! اگر نخست‌وزیر شما اهمیت سوق‌الجیشی مملکت من را برای متفقین و لزوم استفاده از آن را برایم توضیح می‌داد، من فرصت خوبی برای مساعدت به شما داشتم. شما انگلیسی‌ها ادعا می‌کنید که من جاسوسان آلمانی را پناه داده بودم! این حرف بی‌معنی است. آلمانی‌ها در ایران بودند؛ ولی مأمورین شهرداری و تأمینات من از نزدیک مراقبشان بودند تا مبادا بی‌طرفی ما را به خطر بیفتانند. می‌گویند که به ایران به‌عنوان یک کانال ارتباطی جهت حمل تجهیزات جنگی - مثل تانک و توپ - به شوروی احتیاج داشتید، بسیار خوب؛ ولی به‌جای انجام این عملیات اسفبار در مملکت، قبلاً من را از موضوع مطلع می‌کردید؛ من می‌توانستم تمام راه‌آهن سراسری ایران را در اختیار تان بگذارم. ولی شما به جای در میان نهادن خواسته‌های خود، نه تنها کشور مرا به جنگ کشانیدید، بلکه در هجوم به آن، با بدترین و مخوف‌ترین دشمنان ما، یعنی روسیه شریک شدید، در حالی که هیچ احتیاجی به چنین حمله‌ای نبود...!^۳

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ را می‌توان نتیجه دو دهه وابستگی و بی‌ارادگی رضاشاه در برابر انگلستان دانست. حاکمی که نصب و عزلش - هر دو - به دست بیگانگان اتفاق افتاد. در آبان ۱۳۲۰ رادیو بی‌بی‌سی بیانیه‌ای از دولت انگلیس پخش کرد که در آن به وابستگی دولت ایران به انگلستان اشاره شده است. در بخشی از این بیانیه آمده است:

... ما در ۱۹۱۹ قراردادی با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند که ما می‌خواهیم ایران را تحت حمایت خود درآوریم. این کار به سبب آن بود که از مشاهده وقایع چندین ساله مایوس شده بودیم که ایرانی‌ها خودشان بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آنکه دیدیم ملت ایران نسبت به آن قرارداد بدبین است و آن را مبنی بر غرض فاسد می‌داند، قرارداد را لغو کردیم(!) و در عوض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضاشاه پهلوی سرش این بود.^۴

۱. باقر عاقلی، ذکاءالملک فروغی، ص ۱۳۲-۱۳۴.

۲. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۷۷.

۳. سرریدر بولارد و سرکلارمونت اسکراین، شترها باید برونند، ص ۱۶۲.

۴. بیانیه ۱۴ آبان ۱۳۲۰ دولت انگلیس از رادیو بی‌بی‌سی.

ایران در دهه ۱۳۰۰-۱۳۱۰ پنجمین تولیدکننده نفت در جهان بود؛^۱ اما به علت آنکه استخراج و تولید و توزیع این کالای باارزش در اختیار ایران نبود و سود سرشار این محصول به جیب شرکت‌های غربی و دولت بریتانیا می‌رفت، نقش ایران در اقتصاد و نظام جهانی بر اساس نظریه *والرشتاین* از حاشیه فراتر نرفت. بر مبنای این نظریه، می‌توان زیان وارد شده به ایران در الگوی دادوستد این کشور با کشورهای دیگر را توضیح داد.

بر اساس دیدگاه *والرشتاین*، کشورهای حاشیه‌ای، به‌ویژه در وضعیت یک بحران اقتصادی جهانی همواره زیان بیشتری متحمل خواهند شد. محصولات صادراتی ایران در این دوره به‌مثابه کشوری که در حاشیه نظام جهانی قرار داشت، عمدتاً شامل نفت، محصولات کشاورزی و فرش به کشورهای بریتانیا، آلمان، شوروی و ایالات متحده آمریکا بود و آن کشورها در مقابل، کالاهای سرمایه‌ای به ایران صادر می‌کردند. به سبب بحران اقتصادی فراگیر، ارزش ریالی مواد صادراتی در این دوره کاهش دو تا سه برابری یافت، در حالی که کالاهای وارداتی که به پول کشورهای هسته مرکزی نظام جهانی بود، برای ایران افزایش چندبرابری پیدا کرد. این مسئله نقش حاشیه‌ای ایران در نظام اقتصاد جهانی را تثبیت و حلقه وابستگی ایران به کشورهای هسته مرکزی را تقویت نمود.

در این دوره بریتانیا بر پرارزش‌ترین منبع حیاتی کشور (یعنی نفت ایران) سیطره داشت و با مذاکره‌ای که در سال ۱۳۱۵ برای تمدید مدت امتیاز نفت با *رضاشاه* انجام داد، سلطه بریتانیا بر ایران، به‌موازات رقابت سه‌جانبه بریتانیا، شوروی و آلمان برای اعمال نفوذ بیشتر در ایران، عمیق‌تر گردید.^۲

زنجیره وابستگی اقتصاد ایران تا آخرین ماه‌های حکومت *رضاشاه* ادامه یافت، به گونه‌ای که در آستانه سقوط *رضاشاه* در مرداد ۱۳۲۰ بین ایران و انگلیس قرارداد دیگری منعقد شد که به تعبیر یکی از محققان، اگر اجرا می‌شد انحصار عملی بریتانیا را بر اقتصاد ایران محقق می‌ساخت؛^۳ اما جنگ مانع از تصویب و اجرای آن قرارداد شد.

در این دوره *رضاشاه* درصدد جلب حمایت آمریکا و آلمان نیز برآمد.^۴ *فوران* او را شیفته روحیه «نظامی‌گری و خودکامگی» *هیتلر* می‌داند.^۵ آلمان نیز به دلایل خود به دنبال نزدیکی به ایران بود. این موضوع در گزارش *آلفرد روزنبرگ* رئیس سیاست‌گذاری خارجی آلمان به *هیتلر* (۱۹۳۴/م/۱۳۱۳) درباره گرایش آلمان به ایران و ترکیه توصیه شده است.^۶

همچنین به‌موجب قرارداد ۱۹۳۷ میان آلمان و ایتالیا و تقسیم حوزه‌های نفوذ این دو کشور در خاورمیانه،

۱. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۶۵.

۳. همان، ص ۳۶۶.

۴. آنا رابر، سیاست خارجی روسیه در ایران، ص ۷۴.

۵. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۶۸.

مقرر گردید ایران در حوزه نفوذ آلمان قرار گیرد. در این مقطع، آلمان با پشت سر نهادن روس و انگلیس به بزرگ‌ترین طرف تجاری ایران تبدیل شد. اما با شروع جنگ جهانی دوم و پس از آن، امریکا جایگزین دیگر کشورها در ایران گردید.^۱

در مجموع، وابستگی اقتصادی ایران در دوره رضاشاه پیامدهای زیان‌باری برای ایران به همراه داشت که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱-۲-۲. ورود ایران به اقتصاد تک‌محصولی

برخی از نویسندگان دهه ۱۳۱۰ را برای اقتصاد ایران به سبب ورود این کشور به اقتصاد تک‌محصولی، «دوران گذار» نام نهاده‌اند.^۲ سیاست‌های رضاشاه، دامداری و کشاورزی ایران را به شدت ضعیف کرد و اقتصاد ایران را به نفت وابسته ساخت. این در حالی است که بخش اعظم سود ناشی از فروش نفت به شرکت نفت «انگلیس-ایران» که متعلق به دولت بریتانیا بود، می‌رسید. از سود حاصل از فروش نفت ۸۰ درصد سهم بریتانیا بود و تنها ۲۰ درصد به ایران می‌رسید!^۳

این وضعیت علاوه بر وابستگی، گویای استثمار اقتصادی ایران توسط یک قدرت خارجی نیز هست. در سال ۱۳۱۱ پس از آنکه شرکت نفت «انگلیس-ایران» همان حق‌السهم ناچیز ایران را به یک‌چهارم کاهش داد، رضاشاه طی یک اقدام نمایشی در ۶ آذر ۱۳۱۱ امتیازنامه «دارسی» و پرونده نفت را در آتش بخاری انداخت؛ اما چندماه بعد طی مذاکرات خصوصی کدمن با وی، در ۶ اردیبهشت ۱۳۱۲ با تمدید همان قرارداد به مدت شصت سال دیگر (از ۱۳۱۲ تا ۱۳۷۲) نیز موافقت کرد! *مخبرالسلطنه* (نخست‌وزیر وقت) در خاطراتش از نتایج سوزاندن پرونده نفت توسط رضاشاه می‌نویسد:

رضاشاه شبی در هیأت دولت با تغییر و تشدد پرونده نفت را خواست و آن را گرفته، در بخاری افکند و سوزانده شد. در این پرونده اسنادی وجود داشت که تخلفات کمپانی را به اثبات می‌رسانید و هرگاه در موقع طرح موضع در شورای جامعه ملل هیأت نمایندگی ایران نامه‌های متبادله بین دولت و کمپانی را ارائه می‌داد، سند محکومت کمپانی بود؛ ولی با سوزندان و از بین بردن اسناد، هیأت نمایندگی ایران کوچک‌ترین سندی که دال بر تخلفات کمپانی باشد، نداشت؛ یعنی هیأت نمایندگی ایران را با دست‌خالی به جامعه ملل روانه کرده بودند!^۴

چندسال بعد در سپتامبر ۱۹۴۱ روزنامه *اخبار مصور لندن* (*Illustrated London News*) فاش کرد انگلستان رضاشاه را با پرداخت مبلغ کلانی رشوه که در بانک‌های انگلیس و سوئیس سپرده شد، به تمدید

۱. همان، ص ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۷۲.

۳. همان.

۴. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۵ ص ۲۸۱-۲۸۲.

قرارداد متقاعد کرد. بر اساس این گزارش، رضاشاه برای تمدید قرارداد نفت جنوب، مبلغ سه میلیون لیتره رشوه دریافت کرد.^۱

۲-۲-۲. نابودی سرمایه ملی

یکی از پیامدهای اقتصاد وابسته در دوره رضاشاه، نابودی سرمایه‌های ملی است. در این رابطه از جمله می‌توان به طرح احداث راه‌آهن شمال- جنوب اشاره کرد؛ طرحی که در آن از نگاه محققان فقط اهداف بیگانگان و منافع شخصی شاه لحاظ گردید. جان فوران با اشاره به این موضوع می‌نویسد:

احداث این خط‌آهن ۸۵۰ مایلی سراسری - در واقع- به هدر دادن منابع بود؛ طرحی پرهزینه که پیامدهای ناگوار چندی داشت: تورم‌زا بود؛ هدف‌های اقتصادی چندانی نداشت و از هیچ‌یک از شهرهای عمده کشور (بجز تهران) عبور نمی‌کرد؛ سطح زندگی عمومی را پایین می‌آورد؛ چون هزینه آن از طریق مالیات قند و جای تأمین می‌شد. احداث هر مایل راه‌آهن ۳۵ هزار پوند استرلینگ هزینه برمی‌داشت، در حالی که احداث جاده‌های ماشین‌رو با یک تا یک و نیم درصد این هزینه امکان‌پذیر بود. به نظر می‌رسد عمده‌ترین عملکرد آن، امکان بسیج و اعزام نیرو (از جنوب به شمال) بود... و تصادفی نبود که املاک رضاشاه در شمال با احداث راه‌آهن ارزش بیشتری پیدا کرد... در آن دوره وضعیت توسعه در ایران در مقایسه با سایر کشورهای خاورمیانه سطح پایینی داشت؛ چون بخش اعظم سرمایه کشور نابخردانه صرف راه‌آهن شد.^۲

یکی از پیامدهای بسیار پرهزینه این خط راه‌آهن برای ایران، اشغال این کشور در جنگ جهانی دوم و هزینه‌های بسیار هنگفت آن برای ایران بود؛ زیرا به‌واسطه وجود این خط، متفقین برای اشغال ایران جهت ارسال راحت تجهیزات از جنوب به شمال طمع کردند.

یکی دیگر از نویسندگان دوران پهلوی درباره غیرکارشناسانه بودن خط‌آهن شمال- جنوب می‌نویسد:

آن مسیر عجیب که هیچ ایرانی در انتخاب آن شرکت نداشته، نه فقط هیچ‌یک از شهرهای مهم ایران را به هم متصل نمی‌کرد، بلکه در منتهی‌الیه شمال به بن‌بست بندر گز ختم می‌شد که به هیچ نقطه‌ای در کره زمین راه نداشت و به این دلیل در تاریخ راه‌آهن‌های سراسری دنیا منحصر به‌فرد بود و در منتهی‌الیه جنوب به خور موسی ختم می‌شد که به علت نزدیکی به مرز خشکی عراق از نظر دفاعی آسیب‌پذیر و ناچار از لحاظ استراتژیک نامناسب بود. پس آن مسیر تحمیلی راه‌آهن سراسری از لحاظ حوایج ملت ایران به هیچ‌یک از مقتضیات راه‌آهن سراسری، ترانزیت‌های خارجی، اقتصاد داخلی و... جوابگو نبود و به هیچ‌کس و هیچ مقام ایرانی هم اجازه داده نشد در آن باب اظهار عقیده کند.^۳

۱. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۳۶.

۲. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۵۱.

۳. خسرو معتضد، تنش بزرگ، ص ۹۴؛ به نقل از: مقالات دنباله‌دار دکتر محمدسجادی وزیر راه وقت در سالنامه دنیا از ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۳.

در آن زمان مجله *تایم* امریکا درباره این خط راه‌آهن نوشت:

خط‌آهن ایران که ۱۳۲ میلیون دلار خرج آن شده است، از نظر مهندسی از عجایب خطوط راه‌آهن دنیاست که به امر شاه شاید برای جلب سیاحان و شاید به‌عنوان بازیچه سلطنتی ساخته شده است.^۱

پس از برکناری رضاشاه بسیاری از مطبوعات این خط راه‌آهن را اسباب‌بازی مسخره و عجیب توصیف کردند و نوشتند پسرش (محمدرضا) خجولانه به آن و هوسبازی‌های پدرش می‌خندد!^۲

۳-۲. وابستگی فرهنگی - اجتماعی

وابستگی فرهنگی رضاشاه به بیگانگان را می‌توان در تقلید وی از آداب و رسوم غرب و تلاش برای پیاده ساختن عادات غربی در ایران بررسی کرد. بیش از همه، رضاشاه تحت تأثیر سیاست‌های غربی *آلتاتورک* در ترکیه و اجرای طرح‌های او در جدایی دین از دولت قرار گرفت. وی با تحسین سیاست‌های *آلتاتورک*، درصدد اجرای همان سیاست‌های فرهنگی غیر اسلامی در ایران برآمد.

تلاش رضاشاه برای تغییر لباس و در نهایت، اجبار بانوان مسلمان ایران به «کشف حجاب»، نمونه‌ای از وابستگی رضاشاه به فرهنگ و تمدن ظاهری غرب بود. تصویب قانون «متحدالشکل شدن لباس مردم ایران» به تقلید از اروپاییان و دستور به استفاده از کلاه لگنی در سال ۱۳۱۴ که به کلاه سربازان انگلیسی شباهت داشت، نوعی عقده‌گشایی از عقب‌ماندگی از فرهنگ و تمدن غرب تلقی گردید.

اعلام رسمی «کشف حجاب» نیز در همین زمینه و پس از سفر رضاخان به ترکیه در دستور کار قرار گرفت.^۳ از دیدگاه رضاشاه راه پیشرفت و ترقی ایرانیان با ایجاد شباهت‌های فرهنگ و پوششی با غرب هموار می‌شد. از این‌رو وی در توجیه این قبیل دستوره‌های خود گفت:

باید ایرانی‌ها خود را با خارجی‌ها یکسان بدانند. تفاوتی از لحاظ روح، جسم و استعداد، جز همین کلاه در ظاهر نیست و باید این تفاوت را برداشت!^۴

رضاشاه در جهت همین رویکرد فرهنگی وابسته، بسیاری از مفاهیم دین‌ستیزی، «سکولاریسم» (جدایی دین از سیاست) و مبارزه با مظاهر دینی را از غرب گرفت. او در سال ۱۳۰۹ در سخنرانی خود خطاب به دانشجویانی که عازم دانشگاه‌های غربی و اروپایی بودند، «اخلاقیات» غرب را به شیوه حیرت‌انگیزی تحسین کرد:

هدف اصلی ما در اعزام شما به اروپا آن است که آموزش اخلاقی می‌بینید؛ چراکه می‌بینم کشورهای غربی به مقام بلندی دست یافته‌اند؛ چون آموزش اخلاقی کامل و همه‌جانبه‌ای دارند. اگر فقط آموزش علوم بود، نیازی به اعزام شما به خارج نداشتیم؛ می‌توانستیم معلمان و استادان خارجی را استخدام کنیم.^۵

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۱۱۱.

۳. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۴۲-۴۳.

۴. موسی نجفی و موسی حقانی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، ص ۴۴۷.

۵. جان فوران، مقاومت شکننده، ص ۳۳۷-۳۳۸.

رضاشاه «اخلاقیات» مردم غرب را فقط در مسائل فرهنگی تحسین می‌کرد، نه رویکردهای سیاسی آنان. از این رو اشرف دختر رضاشاه در خاطرات خود می‌نویسد:

پدرم موافق رفتن ایرانیان به اروپا نبود و همیشه می‌گفت: در اروپا به علت وجود آزادی، روحیه اطاعت از حاکم وجود ندارد.^۱

۳-۳. وابستگی نظامی

رضاشاه با صلاح‌دید انگلستان، هزینه‌گزافی صرف ارتش ایران کرد. بر اساس اسناد موجود به طور متوسط بیش از ۳۳ درصد کل درآمد دولت در فاصله سال‌های ۱۳۰۵-۱۳۲۰ صرف ارتش رضاشاهی شد. علاوه بر این، بخش بزرگی از درآمد نفت که در بودجه ذکر نمی‌شد، صرف خرید تجهیزات نظامی گران‌قیمت و صنایع مهمات‌سازی از قدرت‌های خارجی شد. اما این همه هزینه‌کرد برای ارتش، گویا صرفاً کاربرد داخلی داشت و برای سرکوب جریان‌های مخالف دولت و شورش‌های اجتماعی در داخل استفاده می‌شد.

این ارتش پرهزینه در برابر نیروهای اشغالگر در شهریور ۱۳۲۰ دوامی نیاورد؛ زیرا ارتش رضاشاهی متکی به ملت و برای ملت ایران نبود؛ ارتشی بود که در چرخه وابستگی به قدرت‌های بیگانه شکل گرفت تا مخالفان داخلی را سرکوب نماید. چنین ارتشی را یارای مقاومت در برابر تهاجم خارجی نبود.

به نوشته منابع در برابر تهاجم متفقین، مقاومت ارتش وابسته ایران، به‌ویژه در شمال فاجعه‌آمیز بود و بسیاری از فرماندهان لشکرها پیش از هر اقدامی راه فرار در پیش گرفتند.^۲

رضاشاه در بهمن ۱۳۱۸، از انگلستان کمک تجهیزاتی همراه با انعقاد یک پیمان نظامی محرمانه بین ایران و انگلیس درخواست نمود. اما انگلستان با این درخواست موافقت نکرد.^۳ پس از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ نیز رضاشاه پس از نامیدشدن از روس و انگلیس، از روزولت (رئیس‌جمهور وقت امریکا) استمداد طلبید؛ اما او نیز پاسخی به تقاضای او نداد.^۴ وی در روز ۶ شهریور که پس از دستور به ترک مخاصمه تلاش کرد در سفارت انگلیس پناهنده شود، قوم/ملک شیرازی (پدر دامادش) را نزد سرریدریولارد (وزیر مختار انگلیس) فرستاد تا نظر وی را درباره درخواست رضاشاه مبنی بر پناهندگی در سفارت انگلستان در صورت ورود شوروی‌ها به تهران جویا شود. اما این درخواست مورد موافقت وزیر مختار انگلیس قرار نگرفت.^۵ سرریدریولارد در نامه‌ای به همسرش به دلایل عدم موافقت انگلستان با این درخواست اشاره نموده است.^۶

۱. ر.ک. حسین مکی، تاریخ بیست‌ساله ایران، ج ۶.

۲. هوشنگ مهدوی، سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۶۰-۶۲.

۴. همان، ص ۷۴.

۵. ریچارد استوارت، در آخرین روزهای رضاشاه، ص ۲۹۲.

۶. سرریدریولارد، نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه، ص ۷۱.

نتیجه گیری

مطالعه و بررسی تاریخ روابط خارجی ایران در دوران پهلوی اول نشان می‌دهد این کشور در این دوره روابطی بر اساس منافع متقابل با دیگر کشورها برقرار نکرده است. در دوره رضاشاه رقابت دو رقیب قدیمی (یعنی انگلستان و روسیه) در ایران، تا حدی می‌توانست دست وی را برای اتخاذ سیاست خارجی مستقل بازگذارد؛ اما، هم منشأ قدرت و هم ترس از به خطر افتادن تاج و تخت و اضطراب و وحشت از بیگانگان به رضاشاه اجازه نداد سیاست خارجی ایران را بر مبنای کشوری مستقل استوار سازد. در این دوره، ایران به طور آشکار تحت سلطه روسیه و به‌ویژه انگلستان قرار گرفت و رضاشاه عملاً مجری سیاست‌ها و تأمین منافع آنان در ایران بود.

رویکرد وابستگی این دوره را علاوه بر بعد سیاسی، در بخش‌های اقتصاد و فرهنگ نیز می‌توان مد نظر قرار داد. اقتصاد ایران، به‌ویژه در صنعت نفت، شاخه‌های نظام بانکی، شیلات، پست و غیر آن به شدت به سرمایه‌های قدرت‌های خارجی و تدوین سیاست‌گذاری آنان وابسته بود. در بخش فرهنگی رضاشاه شیفته فرهنگ غرب و از این‌رو داوطلبانه به فرهنگ ضد ملی و ضد دینی بیگانگان وابسته بود.

نتایج این وابستگی را می‌توان در تقلید وی از آداب و رسوم غرب و تلاش برای پیاده نمودن عادات غربی در ایران مشاهده کرد. او پیشرفت غرب را در فرهنگ غربی جست‌وجو می‌کرد. عشق و شیفتگی وی به فرهنگ و تمدن غربی وی را به تقلید کورکورانه از آن و تلاش برای اجرای آن فرهنگ نامتجانس در جامعه اسلامی ایران سوق داد.

در مجموع، سیاست‌های خارجی رضاشاه ایران را در مدار پیچیده وابستگی قرار داد و به کشوری مستعمره در قالبی جدید تبدیل کرد. از این‌رو برخی نویسندگان عصر رضاشاه را «دوره گذار ایران از نیمه‌استعماری قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به نواستعماری دوران بعد از جنگ سرد» توصیف نموده‌اند؛ دوره‌ای که در پایان آن، تغییری در ماهیت وابستگی ایران به قدرت‌های امپریالیستی ایجاد نکرد، بلکه حلقه وابستگی ایران به قدرت‌های سلطه‌گر را مستحکم‌تر نیز ساخت. ترس و نگرانی رضاشاه نسبت به توطئه غریبان علیه حکومت خود، او را به اطاعت بیشتر از بیگانگان سوق داد و ایران را در مدار پیچیده وابستگی گرفتارتر ساخت.

منابع

- استوارت، ریچارد، *در آخرین روزهای رضاشاه*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و کاوه بیات، تهران، معین، ۱۳۷۰.
- آبادیان، حسین، *ایران از سقوط مشروطه تا کودتای سوم اسفند*، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۵.
- باران، پل، *اقتصاد سیاسی رشد*، ترجمه ک. آزادمنش، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۹.
- بولارد، سرریدر و اسکراین، *سرکلارمونت، شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲.
- بولارد، سرریدر، *نامه‌های خصوصی و گزارش‌های محرمانه*، ترجمه غلامحسین میرزاصالح، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱.
- پورشالچی، محمود، *قزاق، عصر رضاشاه پهلوی*، تهران، مروارید، ۱۳۸۴.
- دولت‌آبادی، یحیی، *حیات یحیی*، تهران، فردوسی، ۱۳۶۲.
- رابر، آن، *سیاست خارجی روسیه در ایران ۱۹۱۷-۱۹۶۰ م*، ترجمه احمد قریشی، لندن، دانشگاه کلرادو، ۱۹۷۷ م.
- رایت، دبیس، *انگلستان در ایران*، ترجمه غلامحسین صدر افشار، تهران، دنیا، ۱۳۵۷.
- ، *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*، ترجمه لطفعلی خنجی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۹.
- رائین، اسماعیل، *فراموشخانه و فراماسونری در ایران*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷.
- رستمی، فرهاد، *پهلوی‌ها: خاندان پهلوی به روایت اسناد*، تهران، اسناد موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۷۹۸۸، ۱۳۹۱.
- زرگر، علی اصغر، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران، پروین و معین، ۱۳۷۲.
- شیخ الاسلامی، جواد، *سیمای احمدشاه*، تهران، گفتار، ۱۳۷۲.
- عاقلی، باقر، *ذکاءالملک فروغی*، تهران، علمی، ۱۳۷۰.
- غنی، سیروس، *برآمدن رضاخان و افتادن قاجار*، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۷.
- فرانک، آندر گوندر، *توسعه‌نیافتگی در آمریکای لاتین*، ترجمه گ. اعتماد در: *توسعه‌نیافتگی در آمریکای لاتین*، تهران، پیشبرد، ۱۳۶۶.
- فوران، جان، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه احمد تدین، چ سوم، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۰.
- کرونین، استفانی، *ارتش و حکومت پهلوی*، ترجمه علی بابایی، تهران، خجسته، ۱۳۷۷.
- محمدی، منوچهر، *مروری بر سیاست خارجی دوران پهلوی یا تصمیم‌گیری در نظام تحت سلطه*، تهران، دادگستر، ۱۳۸۶.
- معتضد، خسرو، *تنش بزرگ: روابط خارجی ایران در دوره رضاشاه از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۰*، تهران، پیکان، ۱۳۷۷.
- مکی، حسین، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران، امیرکبیر و ناشر، ۱۳۵۸-۱۳۶۲.
- نجفی، موسی و موسی فقیه‌حقانی، *تاریخ تحولات سیاسی ایران: بررسی موفقه‌های دین-حاکمیت، مدنیت و تکوین دولت-ملت در گستره هویت ملی ایران*، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۱.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، *سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی ۱۳۰۰-۱۳۵۷*، تهران، پیکان، ۱۳۷۷.
- Anton, Nora. Cardoso and Faletto's *"Dependency and Development in Latin America"*. Norderstedt: Auflage, 2006.
- Avery, P. & Hambly, G. R. G., & Melville, C. (Eds). *the Cambridge History of Iran*, Vol. 7: From Nadir Shah to the Islamic Republic, Cambridge, University Press, 1991.
- Cardoso, Fernando Henrique. Faletto Enzo. *Dependency and Development in Latin América*. (M. M. Urquidi, Trans.) California, California Press, 1979.
- Diba, Farhad, Mohammad Mossadegh. *A Political Biography*, London, Croom Helm, 1986.
- Frank, Andre. Gunder. ReOrient: *Global Economy in the Asian Age*, California, California University Press, 1998.

- Gillard, David, *The Struggle for Asia 1828-1914. A Study in British and Ruddyan Imperialism*, London: Methuen and Co Ltd., 1977.
- Goertzel, Ted. George. Fernando Henrique Cardoso: *reinventing democracy in Brazil*. New York: Lynne Rienner Publishers, 1999.
- Majd, M. G. Great Britain and Reza Shah: *The Plunder of Iran*, 1921-1941 Gainesville, FL: University Press of Florida, 2001.
- Marx, Karl & Engels, Fridrich. *Selected Correspondence. Moscow Press*, 1953.
- Nicholson, H. Curzon, *the Last Phase*, Published by Constable & Co Ltd, London 1934.
- Nicolson, Harold, *Friday Mornings* 1941-1944, London, Constable and Co Lid, 1944.
- Rezun, Miron, *The Iranian Crisis of 1941*. The Actors: Britain, Germany And The Soviet Union, Cologne And Vienna: Koln, Bohlau Verlag, 1982.
- Savory, R.M. “*British and French Diplomacy in persia*, 1800-1810” in: Iran (Journal of the British Institute of Persian Studies), volume X, Published By: Taylor & Francis, Ltd. 1972.
- Sheppard.Eric, Porter. P., Faust. D., Nagar. R. A *World of Difference: encountering and contesting development*. New York: Guilford Press, 2009.
- Wallerstein, Immanuel. *The Capitalist World-Economy*. Cambridge, Cambridge University Press, 1979.
- Wallerstein, Immanuel. *World-Systems Analysis: an introduction*. New York, Duke University Press, 2004.
- Wright, Denis, *The English Amongst the Persians: Imperial Lives in Nineteenth-Century Iran* Paperback, (Diary entry of February 14, 1921) I.B.Tauris; 2nd edition, May 4, 2001.
- Zirinsky, Michael P. “*Blood, Power and Hypocrisy*”, *The Murder of Robert Imbrie and American Relations with Pahlavi Iran*, Cambridge University Press, 1924.